

بازشناسی سازمان مجاهدین خلق (4) - حسن و محبوبه ترآژدی یا انحطاط ایدئولوژیک

پژوهشگر: رسول جعفریان

چکیده:

در چهارمین بخش از سلسله مقالات «بازشناسی سازمان مجاهدین خلق» به بررسی وضعیت این سازمان از زمان تغییر ایدئولوژی تا وقوع انقلاب اسلامی پرداخته می‌شود. در این بخش، سرنوشت کادرهای مارکسیست شده سازمان، انشعاب‌های داخلی، واکنش‌های روحانیت و نیروهای انقلابی به سازمان و کالبدشکافی ماجرای حسن و محبوبه مورد بررسی قرار گرفته است.

مهم‌ترین پرسش آن است که چرا این تحول، با این سادگی در سازمان انجام گرفت؟ پیش از این به این پرسش پاسخ دادیم. در اینجا در یک کلام می‌توان گفت، شیفتگی نیروهای سازمان نسبت به مارکسیسم، و علمی تلقی کردن آن، که ریشه‌اش را در آموزش‌های سازمان مشاهده می‌کنیم، عامل اصلی این چرخش فکری شگفت‌انگیز بود. مهم‌ترین استدلال آنان به عنوان سازمانی که مبارزه انقلابی را استراتژی اصلی خود قرار داده است، این بود که مارکسیسم فلسفه راستین طبقه انقلابی است؛ اسلام ایدئولوژی طبقه متوسط است، در حالی که مارکسیسم برای رهایی طبقه کارگر حرکت می‌کند. (109) مارکسیست شدن برخی از این نیروهای مذهبی، بسیار شگفت و ناباورانه بود. از آن شمار، حسن آلاپوش (کشته در 14 شهریور 55) و محبوبه متحدین (کشته شده در 17 یا 18 بهمن 55 در میدان دروازه شمیران) که هر دوازده خانواده‌های متدین تهران بودند و با دکتر شریعتی ارتباط داشتند، (110) هر دو مارکسیست شدند. پس از کشته شدن آنان، شریعتی که از ارتداد آنان بی‌خبر بود، قصه حسن و محبوبه را که طریحی برای نجات ایران توسط روشنفکر مسلمان - و نه روحانی و مرجع‌تقلید - بود، در قالب این زوج انقلابی مطرح کرد. بی در آنجا از معلمی سخن گفت که برخلاف ملای ده، از درک و شعور بالایی برخوردار بود. این معلم - که کسی جز خود شریعتی نبود - علی و زینب را در قالب حسن و محبوبه تصویر می‌کرد؛ کسانی که می‌توانستند اسلام انقلابی علی (ع) و حسین را محقق سازند. (111) پس از انقلاب اسلامی، مارکسیست شدن محبوبه متحدین آشکار شد و مدارسی که در روزهای نخست انقلاب به نام وی نامگذاری شده بود، به سرعت تغییر نام دارد. سازمان مجاهدین نیز برای مدتی از نام حسن و محبوبه بهره‌برداری سیاسی می‌کرد، با اعتراض سخت سازمان‌پیکار روبرو شد، و پس از آن که دریافت نمی‌تواند مارکسیست شدن آنان را انکار کند، با جمع‌آوری تصاویر محبوبه که آن را در سطح گسترده چاپ کرده بود، عقب‌نشینی کرد.

آن زمان، ابراهیم یزدی نیز در آمریکا، در سخنرانی خود که تحت عنوان «بررسی جنبش‌های اسلامی و معرفی چهره‌های ناشناخته روحانیت معاصر» چاپ شده (ص 26) از حسن آلاپوش و خواهرش سرور آلاپوش (همسر محمد اکبری آهنگران) یاد کرده است. ابراهیم یزدی خود شرحی از برهم خوردن ارتباط نهضت با مجاهدین از پس از سال 54 ارائه کرده و مخالفت نهضت آزادی خارج از کشور را با جریان ارتداد گوشزد کرده است. (112)

همچنین در کتاب بذریه‌های گلگون زندگی نامه مجاهدین خلق ایران از حسن آلاپوش و محبوبه متحدین به عنوان مجاهدین راستین - یعنی کسانی که در برابر منافقین مقاومت کرده‌اند، یاد شده و احتمال داده شده است که اینان توسط منافقین - یعنی مرتدین سازمان - لو رفته باشند. (113) به نظر می‌رسد حتی برای نویسندگان این کتاب مانند بسیاری از مجاهدینی که در زندان بودند، امر مشتبه شده است. متحدین و حسن آلاپوش از کسانی هستند که پس از سال 54 هم با مجاهدین همکاری داشته‌اند و بسیار بعید است که با داشتن عقیده اسلامی به این همکاری در سازمان مجاهدین ادامه داده باشند. به سخن دیگر، اساساً از سال 54 به این طرف، آنچه به عنوان سازمان وجود داشت، عبارت از همان تشکیلات تحت‌رهبری تقی شهرام بود که در سال 55 نیز توسط خودشان از یک سو و ساواک از سوی دیگر، نابود شد.

حسین روحانی نوشته است که پس از کشته شدن حسن آلاپوش در شهریور 55، محبوبه مدتی ارتباطش با سازمان قطع می‌شود و بعد از وصل به سازمان در کارهای ارتباطی انجام وظیفه می‌کند. در پاییز 55 به همراه سعید (تقی شهرام) به مشهد می‌رود و مدتی بعد با وی ازدواج می‌کند. وی در حالی که مسئول ارتباطات سعید (شهرام) بوده در 11 بهمن 55 در درگیری با گشتی‌های ساواک در دروازه شمیران تهران کشته می‌شود. (از پرونده روحانی موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی).

بهجت مهرآبادی نیز مدتی در مشهد هم خانه محبوبه و شهرام بوده و از مسؤلیت محبوبه در انجام کارهای ارتباطی شهرام سخن می‌گوید! وی می‌افزاید: محبوبه مارکسیست شده و بی‌حجاب بود ... روزی هم که ضربه خورد بی‌چادر بود... در مورد حسن (آلاپوش) هم تا آنجا که اطلاع دارم مارکسیست شده بود. قبل از کشته شدن محبوبه صحبت‌هایی بین محبوبه و تقی (شهرام) بود که قرار بود محبوبه چیزی بنویسد. بعد از شهادتش مطلع شدم که قرار بوده در مورد مارکسیست شدن شوهرش (حسن آلاپوش) چیزی بنویسد که قبل از این کار به شهادت می‌رسد ... (شاید تردیدی در مارکسیست شدن حسن آلاپوش بوده است) در واقع در آن دوره کسی در تشکیلات، مذهبی نبود. مذهبی‌هایی که حاضر بودند با سازمان همکاری کنند و یا حتی بعداً قبول کرده بودند در درون

تشکیلات کار کنند، به اسم هسته معروف بودند که نبوی نوری در رأسشان بود. (114)

گفتنی است که سازمان مجاهدین پس از پیروزی انقلاب اسلامی عکس‌های محبوبه‌متحدین را منتشر می‌کرد؛ اما اندکی بعد متوجه قضیه شده و به از بین بردن آن عکس‌ها و نیز عکس صدیقه رضایی (115) که او هم‌مارکسیست شده بود، پرداخت. آقای سید احمد هاشمی‌نژاد که خود در فاصله سال‌های 1351 تا 1357 در زندان بوده و پس از آزادی تا سال 58 روابط نزدیکی با مجاهدین داشت، در مصاحبه‌ای که مهرماه 1358 به صورت یک جزوه منتشر شده می‌گوید: در مورد مارکسیست بودن عده‌ای از کادر اولیه که شاید اولین بار نامشان را افشا می‌کنم باید بگویم پس از پیروزی انقلاب و بسطارتباطات افراد و گروه‌ها ماهیت آن‌ها (مارکسیست شده‌ها) هم حتی برای بسیاری از اعضای خود سازمان هم رو شد. از جمله‌ان مارکسیست‌ها، نام صدیقه رضایی و محبوبه متحدین را می‌توانم با اطمینان ذکر کنم. اگر دقت کنید در عکس‌هایی که منتشر شده (عکس) رضایی‌ها را با برادرانش با هم منتشر می‌کردند و لی بعد عکس‌ها را جمع کرده از بین بردند. و خود من در مشهد در جنبش ملی مجاهدین مشهد، ناظر آتش زدن عکس صدیقه رضایی و محبوبه متحدین بودم تا غیر مستقیم این‌ها را از صحنه خارج کنند تا مردم متوجه قضیه نشوند. (116) در باره مارکسیست شده حسن آلاپوش و محبوبه متحدین و شماری دیگر از مجاهدین در منابع دیگری هم سخن گفته شده است. (117) همچنین در اطلاعیه شماره 21 سازمان مجاهدین که ضمن آن فعالیت‌سازمان از 54 تا 57 گزارش شده و نام 25 نفر از کشته شدگان سازمان اعم از تیرباران، کشته شده در حال مأموریت یا درگیری و یاحتی کشته شده توسط اپورتونویست‌ها آمده، نامی از حسن آلاپوش و محبوبه متحدین دیده نمی‌شود. (118) این بدان معناست که سازمان آنها را از خود نمی‌دانسته است.

اما اطلاعاتی که در باره مارکسیست شدن این دو نفر در نشریه «پیکار» از مرتدین سازمان مجاهدین آمده، بسیار فراوان است. در شماره 12 نشریه پیکار تصویر حسن آلاپوش در کنار محبوبه افراز (در لندن خودکشی کرد) و رفعت افراز (در ظفار مرد!) آمده و در همان شماره (ص 3) از اقدام سازمان مجاهدین (گروه رجوی) در چاپ تصویر آلاپوش و محبوبه متحدین با آرم سازمان مجاهدین به عنوان کار مذهبی انتقاد شده است. در ص 6 همان نشریه طرح روی صفحه نخست نشریه قیام کارگر (ارگان کارگری بخش منشعب از سازمان، تهیه شده در اردیبهشت 55) کار مشترک این زن و شوهر (حسن و محبوبه) عنوان شده است. همچنین در پیکار ش 36 (ص 22) از کار سازمان مجاهدین در چاپ عکس‌های حسن و محبوبه انتقاد کرده؛ و این که نشریه امت هم کوشش کرده است تا حسن را مسلمان نشان دهد. در پیکار ش 43 ص 7 و 18 باز هم یادداشتی در گرامی‌داشت خاطرہ حسن و محبوبه که در بخش انتشارات شاخه مارکسیست لنینیست سازمان مجاهدین در سال 55 کار می‌کردند، آمده است. اساساً پیوستن حسن به سازمان در سال 53 بوده است؛ یعنی درست در بجهت نقد تفکر اسلامی یا به قول آن‌ها ایده‌آلیستی.

در این میان، از همه تأسف بارتر نشر مجدد کتاب قصه حسن و محبوبه توسط بزیدافرهنگی دکتر شریعتی در سال 1380 است که نشان می‌دهد ناشران از این واقعیات بی‌خبرند. و البته بسیار بعید است - و چه بسا در پی درآمد بیشتر از آثار آن مرحوم هستند. ایمان دکتر آن اندازه بود که اگر می‌دانست این دو نفر مارکسیست شده‌اند، چنین متنی را ننویسد.

مقاومت محتاطانه در برابر ارتداد

در برابر جریان ارتداد، مقاومت‌هایی صورت گرفت؛ چنان که مرتدین هم نشریاتی در دفاع از مواضع خویش منتشر کردند. در این میان، شماری از عناصر بازمانده سازمان در سال 1354 - تحت عنوان سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی در آمریکا - جزوه‌ای تحت عنوان گامی فراتر در افشای منافقین منتشر کرده، ماهیت منافقانه تقی شهرام و دوستان وی را شرح دادند. این نخستین باری بود که کلمه منافق به شماری از اعضای سازمان داده شد. همان گروه، زمانی هم که در «کنفدراسیون جهانی» بودند اطلاعیه‌ای با عنوان «نظریه‌ای از سازمان آمریکا - کنفدراسیون جهانی» در این باره منتشر کردند. بعد از پیروزی انقلاب، همین کلمه در باره دیگر مجاهدین باقی مانده در زندان که حرکت تقی شهرام را نمی‌پذیرفتند، بکار رفت. پیش از انقلاب، ابوالحسن بنی‌صدر نیز در جهت تخطئه کودتاگران در سازمان به احتمال در سال 1355 یا 1356 کتابچه‌ای با عنوان منافقان از دیدگاه ما نوشت. وی در این کتاب، ضمن مباحث مختلفی به نقد مطالب مندرج در نشریه مجاهد شماره 5 و نیز به آنچه که به عنوان بیانیه تغییر مواضع کودتاگران آمده، پرداخته است. بنی‌صدر خود در جایی می‌گوید: من در یک سال و چهار ماه قبل از این که سازمان مجاهدین خلق تجزیه شود و بیانیه صادر کند، در ضمن یک تحلیل، پیش‌بینی کردم و هشدار دادم و آن متن هم موجود است و آن در کتاب زور علیه عقیده قسمت دوم چاپ شده است که آن را در ایران به اسم منافقان از دیدگاه ما می‌شناسند. (119) سخنرانی دیگر بنی‌صدر در این زمینه با عنوان نقدی بر برچسب‌های ناچسب به جهت طبقاتی اسلام (تهران، نشر توحید، 1356) چاپ شد. در مقدمه این اثر توضیح داده شده است که این کتاب پاسخ بیانیه ایدئولوژیک یا «فحشنامه منافقین» است. کتاب یاد شده توسط انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا به چاپ رسید. (120) مقاله‌ای نیز با عنوان خیانت و انحراف در ماهنامه پیام مجاهد ش 36 (آذرماه 1354) انتشار یافت. در کتاب اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران مدافعات که به احتمال در سال‌های 1356 - 1354 در آمریکا چاپ شده، اطلاعیه‌ای از برخی از اعضای سازمان در افشای جریان اپورتونویست درج شده است (صص 129 - 121 با تاریخ شهریور 54). این اعلامیه که در شهریور سال 54 خطاب به جریانی که به صورت علنی ارتداد را اعلام کرد نوشته شده و به گونه‌ای تنظیم شده که گویی حادثه چندان مهمی هم اتفاق نیفتاده است: این مسأله که برخی از رفقای ما به دنبال یک سری مطالعات خود به مارکسیسم روی آوردند، یک پدیده استثنائی و غیر عادی نیست. سازمان به شهادت سوابق پرافتخار گذشته و اسنادی که در دست دارد، نشان داده است که فرقی بین یک

انقلابی‌مارکسیست و یا غیر مارکسیست، در صورتی که با اعتقاد به محور گونه استثمار صادقانه در راه انقلاب مبارزه کنند، قائل نیست.» نگرانی این اطلاعیه فقط آن است که این رفقا می‌توانستند از این سازمان جدا شوند و برای خود یک گروه درست کنند!!

کتابچه‌های هم دو سال پس از ارتداد، یعنی در تیرماه 1356 توسط اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا در نقد این جریان انتشار یافت. در آغاز این کتاب آمده است: هدف از تحریر این نوشته آن است که خواننده را در جریان اهمیت ضربه‌ای که به کل جنبش ایران وارد آورده‌اند، قرار دهد. جزوه یاد شده، در ضمیمه خود متنی را از «روحانیون مبارز حوزه علمیه قم» (121) در این زمینه انتشار داده که تحلیلی از وضعیت تاریخی جنبش اسلامی در سده اخیر به ویژه جنبش امام خمینی است. این مقدمه، به طور عمده زمینه افشای جریان ارتداد در سازمان مجاهدین است که ضمن استناد به نوشته‌های برخی از گروه‌های مارکسیست لنینیست در محکوم کردن این کودتا اطلاعاتی در باره آن به دست داده است. این متن در خرداد ماه 1356 تهیه شده است. انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا در کتابچه دیگری هم که تحت عنوان بیاد حماسه آفرینان دوازدهم محرم در سال 1356 چاپ کردند، به روشنگری در باره این انحراف پرداختند. اینها همه حکایت از وجود نوعی بازتاب منفی شدید نسبت به این حرکت در میان مذهبی‌ها بود.

پس از انقلاب، سازمان مجاهدین خلق به رهبری رجوی کتابچه آموزش و تشریح اطلاعیه تعیین مواضع مجاهدین خلق در برابر اپورتونیست‌های چپ‌دما و کتاب مفصل‌تر تحلیلی آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌دما را منتشر کرد (تهران، 1358). اصل اطلاعیه که حاوی دوازده ماده بود و رجوی آن را منتشر کرد، در این کتاب تشریح شده است. در آن اطلاعیه (که متن آن در فرازی از تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران، ص 38 - 33 و کتاب تحلیل آموزشی بیانه اپورتونیست‌های چپ‌دما، ص 3 - 2 آمده) بر ماهیت اسلامی سازمان مجاهدین تأکید شده، جریان انحراف به عنوان یک کودتای اپورتونیستی و خیانت معرفی شده، بر عدم روا بودن استفاده از آرم سازمان توسط کودتاگران تأکید و گفته شده است که «ما بین این اپورتونیست‌ها و سایر مارکسیست‌ها تفاوت قائلیم»...

مطالبی هم در این باره در کتاب رهنمودهایی در باره ماهیت سازمان مجاهدین خلق که آن‌را گروهی از دانشجویان طرفدار روحانیت متعهد در خرداد 58 چاپ کرده‌اند، آمده است.

به هر روی، به جز عده معدودی که بیرون از زندان باقی مانده بودند، کسانی از مجاهدین که در زندان بودند، به رهبری مسعود رجوی که از اعضای کادر مرکزی بوده و با وساطت برادرش - که از وکلای برجسته بوده و با استفاده از نفوذش در سازمان ملل - از اعدام رهایی یافته بود، در برابر این بیانیه موضع گرفت و کودتاگران داخل سازمان را اپورتونیست‌های چپ‌دما نامید. وی در این باره، یک اطلاعیه و سپس در شرح آن کتابچه‌ای با عنوان آموزش و تشریح اطلاعیه‌تبییین مواضع سازمان مجاهدین خلق در برابر اپورتونیست‌های چپ‌دما منتشر کرد. تعبیر به «اپورتونیست» و «چپ‌دما» از آن روی بود که مبدا به کمونیست‌های واقعی جاسارت شود! تعبیر دیگری که آن زمان این گروه از کودتاگران دادند، تعبیر منافقین بود. در برابر این اتهام، شهرام در دادگاه، گروه رجوی را متهم به نفاق می‌کرد و می‌گفت آن‌ها در واقع منافقند، چرا که در باطن مارکسیست هستند اما در ظاهر ابراز اسلام می‌کنند.

گروه پیکار (در راه آزادی طبقه کارگر) نیز جزوه‌ای تحت عنوان تحولات درونی سازمان مجاهدین (54 - 52) انتشار داد که در عین تأیید این که «زاده شدن یک جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران، به نظر ما امر اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌رفت» نسبت به اتفاقی که در سازمان رخ داد، نظر انتقادی دارد. سازمان پیکار که خود محصول این جریان است، در سال 58 با نوشتن این جزوه، به انتقاد از عملکرد گذشته خود که تقریباً همه گروه‌های مذهبی و کمونیست از آن انتقاد کردند، پرداخته است. در این جزوه از شریف واقفی و صمدیه لیاف به عنوان مجاهدان شهید یاد شده (و بنگرید: نشریه پیکار، ش 40، ص 16) و از مخفی‌کردن خبر شهادت مجاهد محمد یقینی که در سال 55 در داخل سازمان کشته شد و کادر رهبری آن را از دید اعضای پنهان می‌کرد، انتقاد شده است (ص 23) این گروه در مهرماه سال 57 هم اطلاعیه‌ای در انتقاد از خود داده بودند. این زمانی بود که کتابچه‌ای با عنوان تاریخچه، جریان کودتا و خط مشی کنونی سازمان مجاهدین خلق توسط انتشارات ابوزر در نقد اطلاعیه مهرماه با عنوان «اطلاعیه بخش مارکسیست لنینیست» چاپ شد. گفتنی است که خود مارکسیست‌های مخالف رژیم هم این اقدام کودتاگران را محکوم کردند. پیش از این اشاره کردیم، در کتابی هم که تحت عنوان نظریه‌ای از سازمان آمریکا - کنفدراسیون جهانی ارائه شده در دو سمینار منطقه‌ای در شیکاگو و هوستن در آذر 56 به چاپ رسید، موضع‌گیری تند علیه بیانیه تغییر مواضع صورت گرفت. سازمان‌های جبهه ملی خارج از کشور هم در رد جزوه «مسائل حاد جنبش ما» که مرددین از مجاهدین خلق در خارج از کشور چاپ کردند، اعلامیه‌ای منتشر کرد که به صورت کتابی تحت عنوان مسائل حاد مجاهدین یا «مسائل حاد جنبش ما» به در 86 صفحه اردیبهشت 56 چاپ رسید. تاریخ نشر این بیانیه‌ها و کتابچه‌ها نشان می‌دهد که در آغاز سال 56 همزمان از همه سو بر ضد این گروه مرتدین موضع‌گیری شده است.

در این سو نیروهایی که به اسم سازمان مجاهدین با آرام سازمان بدون آیه قرآن، در بیرون مانده بودند، پس از آن که اعلام کردند مارکسیست - لنینیست شدند، «در استراتژی سازمان نیز تجدید نظر کرده (در نیمه دوم سال 56) و مبارزه سیاسی را جانشین استراتژی مسلحانه سازمان نمود. این گروه از سال 56 به بعد نام خود را به شاخه مارکسیست لنینیست سازمان مجاهدین خلق تغییر داد. این تشکل (که بیشتر تحت نفوذ حسین روحانی درآمده بود؛ چنان که خودش از نقشش در باره چگونگی برخورد

بار هبيري سازمان در آن سال و کنار گذاشتن تقی شهرام در بازجویی‌هایش سخن گفته) پس از آن که تقی شهرام را وادار به استعفا کرد، خط مشی جدیدی برای سازمان تدوین نمود. در صفحات 1 و 2 اطلاعیه بخش مارکسیست - لنینیست سازمان مجاهدین خلق ایران آمده است: «این جریان توده‌ای و انقلابی که در بهار 56 به تدریج نضج گرفت و تکامل یافت علی‌رغم مقاومت‌هایی از جانب مرکزیت سازمان بخصوص و در درجه اول از سوی عنصر مسلط مرکزیت که توانسته بود طی سالهای 52 تا 57 هژمونی ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی خود را بر مرکزیت سازمان اعمال نماید و علی‌رغم تلاش و کوشش این مرکزیت در ادامه حاکمیت اندیشه و عمل غیر کمونیستی سکتاریستی و تفرقه افکنانه گذشته، توانست به اتکا بر نیروی اکثریت قاطع مسئولین و توده‌های سازمانی مقاومت آن را در هم شکسته و سرانجام آن را وادار به استعفا نماید.» (122) این عبارت اشاره به تقی شهرام بود. گروه یاد شده، در آذرماه سال 57، نام سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر را برای خود انتخاب کرده و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به مخالفت‌های سیاسی و درگیری مسلحانه با دولت موقت و جمهوری اسلامی پرداخت و در حوادث و تشنجات کردستان، خوزستان، بلوچستان، گدبد کاووس و سایر نقاط دست در دست سایر گروه‌های مارکسیستی نقش عمده‌ای را ایفا نمود.» (123)

بیشترین مقاومت در برابر ارتداد رسمی، از سوی چهره‌های مذهبی - انقلابی بود که در زندان بودند و در آنجا فرصت بیشتری برای مطالعه آثار مجاهدین داشتند. در این میان شکل گروه مؤتلفه که از سالها پیش در زندان بودند و تحت نظر روحانیون فعالیت می‌کردند، عامل مهمی برای مقاومت در برابر مجاهدین بود. آن زمان، این گروه تنها پناهگاه بچه‌های انقلابی مذهبی بود که به زندان می‌آمدند و بدون وجود مؤتلفه بلافاصله به دام مجاهدین می‌افتادند. مؤتلفه‌هایها سخت در برابر مناقضین ایستادگی کردند و حتی پناهگاهی برای برخی از نیروهای حزب ملل اسلامی هم بودند. (124) یکی از برجسته‌ترین این چهره‌ها شهید مهدی عراقی بود که از تحولات سازمان مجاهدین، سخت درس عبرت گرفته بود. زمانی نزدیک به انقلاب که وی با سامان‌دهی روابط میان گروه‌های مذهبی مشغول بود، در باره برقراری رابطه با جنبش مسلمانان مبارز مخالفت کرد. گزارش ساواک چنین است که وی در این باره می‌گوید که با آنها اختلاف ایدئولوژیک دارد و یکی از موارد اختلاف این است که جنبش مسلمانان مبارز اعتقادی به امامت و رهبری روح الله خمینی نداشته بلکه معتقد است که مسائل ایدئولوژیک را خودش باید حل نماید نه خمینی. و اظهار نظر می‌نماید طریقی که گروه اخیرالذکر انتخاب نموده تمام و کمال راه مجاهدین در سال 1350 می‌باشد و بالاخره هم منجر به انحراف ایدئولوژیک خواهد شد. در ادامه گزارش آمده است که وی در زندان رابطه خوبی با مجاهدین نداشته است. (125) در اسناد شهید عراقی به انشعابی که در زندان بین گروه مارکسیست شده و مذهبی‌ها پیش آمده، مشخصاً به نام افرادی که در رهبری هر دو گروه قرار داشتند یاد شده و از جمله از شهید مهدی عراقی، محی الدین انواری و ربانی شیرازی هم یاد شده است. (126) در سند دیگری آمده است که محیی الدین انواری و مهدی عراقی در اتاق 4 بند 6 مکانی را برای رفع اشکالات مذهبی‌ها به وجود آورده‌اند و کلیه افراد مذهبی اشکلات خود را در هنگام مطالعه کتاب یادداشت و پیش مهدی عراقی و محی الدین انواری می‌برند و آنها از اشکالات را از طریق مباحثات ایدئولسی و ضد ماتریالیستی بر طرف می‌کردند. (127) در سند دیگری از شهید عراقی به عنوان کسی که «با مارکسیست‌های اسلامی و کمونیست‌ها مخالف بوده، لیکن از نظر عاطفی نسبت به بقایای مجاهدینی که می‌گویند اسلامی خالص هستند خوشبین می‌باشد» یاد شده است. در همین سند، عسکر اولادی هم جزو کسانی شمرده شده است که در زندان سخت با مجاهدین و کمونیست‌ها مخالف بوده است. (128)

حرکت مجاهدین برای شرکت بر سر سفره مارکسیست‌ها، روحانیون را به عکس‌العمل واداشت. احمد هاشمی‌نژاد که هفت سال متوالی در زندان بوده و در آنجا متمایل به مجاهدین بود، می‌نویسد: از سال 50 در اکثر زندان‌ها مجاهدین با مارکسیست‌ها در یک کمون یعنی در سر یک سفره غذا می‌خوردند. (129) وی با اشاره به اتهاماتی که مجاهدین به علما زدند، می‌گوید: موسی خیابانی در بند 3 قصر به یکی از علما گفته بود: ما احتیاج به شما روحانیون نداریم و شما بودید که دنبال‌ما رو ما بودید و الان هم شما هستید که باید به دنبال ما حرکت کنید. (130) مخالفت علما با اصرار برخی از مبارزان مسلمان بدانجامنتهی شد که فتوایی بر ضد شرکت بر سر سفره کمونیست‌ها صادر شود. این به رغم آن بود که احساس می‌شد رژیم از صدور آن خوشحال خواهد شد؛ زیرا شاهد ایجاد اختلاف میان مخالفان خود می‌بود. متن فتوای علما چنین بود: با توجه به زیان‌های ناشی از زندگی جمعی مسلمان‌ها با مارکسیست‌ها و اعتبار اجتماعی که بدین وسیله آن‌ها به دست می‌آورند، و با در نظر گرفتن همه‌جہات شرعی و سیاسی، و با توجه به حکم قطعی نجاست کفار از جمله مارکسیست‌ها، جدایی مسلمان‌ها از مارکسیست‌ها در زندان لازم و هر گونه مسامحه در این امر موجب زیان‌های جبران‌ناپذیر خواهد شد. خرداد 55. امضا کنندگان عبارت بودند از: آقایان طالقانی، منتظری، مهدوی کئی، ربانی شیرازی، انواری، هاشمی رفسنجانی، گرامی و لاهوتی... (131) یکی از این افراد به بنده‌اظهار کرد که رژیم به احتمال ما را در یکجا فراهم آورده بود که در مقابل کمونیست‌ها بایستیم.

در سندی از ساواک با تاریخ 55/9/22 آمده است که محمد کجویی در زندان اشاره به این فتوا از قول آیت الله طالقانی کرده بود و گفته بود که محمد محمدی متن آن را کلمه به کلمه حفظ کرده است. وقتی از آیت الله طالقانی سؤال شده بود که چرا کذبانی می‌نویسد، پاسخ داده بود: برای این که رژیم از این موضوع سوء استفاده نکند از نوشتن خودداری کرده، لیکن وظیفه مسلمانان است که آن را به دیگران بگویند. در ادامه همین سند آمده است: کجویی اضافه می‌کند زندانیان گفته‌اند که حبیب الله عسکر اولادی تحریک کننده طالقانی برای این فتوا بوده است چون نظر خوبی نسبت به مجاهدین و مارکسیست‌ها ندارد. (132) به دلیل همان سوء استفاده بود که کسانی از روحانیون که همان زمان در زندان بودند به این تحریم نپیوستند. (133) کجویی در همان سند که گذشت می‌افزاید: پس از صدور این فتوا با حسینعلی منتظری تماس گرفته و پرسیده است که اگر خودش - یعنی کجویی - آزاد شود، در بیرون می‌تواند با گروهی مانند

مجاهدین مذهبی سال 50 با ایدئولوژی اسلامی فعالیت کند که منتظری پاسخ داده است: داخل شدن در این گروه‌ها حرام است. (134)

از میان خود افراد مجاهدین هم گهگاه کسانی به این جمع می‌پیوستند که نمونه آن عزت‌شاهی (مطهری بعدی) بود که به رغم وابستگی کاملش به سازمان و شکنجه‌های زیادی که تحمل کرده و به صورت یک قهرمان درآمده بود، پس از تغییر مواضع از آنان جدا شد. مهندس غرضی هم که در مجاهدین و حتی زمانی در تیم تقی شهرام بود از آن جدا شد و پس از آن که گروه تصمیم به ترور وی گرفت، از طریق افغانستان به پاکستان و از آن جا به حج می‌رود و در نهایت در دمشق به محمد منتظری می‌پیوندد. (135)

حرکت ارتدادی به تشکل نامنظمی هم که محمد منتظری در دمشق و لبنان به راه انداخته و با نجف هم در ارتباط بود و نوعی تشکل روحانیون انقلابی بود، ضربه زد؛ زیرا در آنجامحمد منتظری با حق شناس ارتباط داشت. به همین دلیل آنان نیز تلاش کردند تا در باره‌روشن کردن خیانت کمونیستها، روشنگری کنند. از جمله علی جنئی که از ارکان آن تشکل نامنظم بود، کتاب الشیوعیه المحلایة والحركات التحریرة الوطنیة العربیة را تحت عنوان کمونیسم محلی و جنبش‌های آزادیبخش اعراب به فارسی درآورد که همان پیش از انقلاب در ایران به چاپ رسید. در این کتاب تلاش شده بود تا ضربات مارکسیستها را به جنبش‌های آزادیبخش نشان دهد. مترجم آن بر این نکته تأکید کرده است که این دقیقاً پس از اقدام پیکاری‌ها در ایران بود. (136)

آقای محمد کاظم بجنوردی هم که به قول خودش در عراق با اندیشه‌های مارکسیستی آشنا بوده است، می‌نویسد در زندان به محض آن که جزوه شناخت و دیگر نوشته‌های مجاهدین را دیده دریافت است که «طابق النعل بالنعل یک جزوه مارکسیستی است». وی همان وقت پیش بینی کرده بود که مجاهدین، منشعب شده یک گروه‌شان فرقه مذهبی جدیدی در ست خواهند کرد، و گروه دیگر کمونیست خواهند شد. (137)

حرکت مخالفت با مجاهدین در زندان، به طور عمده تحت تأثیر وجود روحانیونی مانندآیت الله ربانی شیرازی و شماری دیگر بود که از جوانان مسلمان معتقد به روحانیت‌خواستند تا از مجاهدین به ظاهر مسلمان هم جدا شوند. سلامتی - که در زندان به همراه نبوی در تشکیل امت واحده نقش داشت-، با اشاره به این که زمینه تشکیل گروه‌های مذهبی که هسته اصلی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی پس از انقلاب را تشکیل دادند، پیش از رو شدن جریان ارتداد در مجاهدین خلق به وجود آمد، می‌گوید: خود ما در بیرون از زندان و سپس در داخل زندان، به التقاطی بودن افکار آنها پی برده بودیم. سفره خودمان را از آنها جدا کردیم و این جدایی در داخل زندان به اوج خودش رسید. بعضی از ما قبل از اینکه فعالیت شاخه‌های مارکسیستی مجاهدین خلق علنی شود، از این تشکیلات تقریباً جدا شدیم و همچنین افراد زیادی را هم تشویق می‌کردیم که آنها هم جدا شوند... به هر حال وقتی که مارکسیست شدن برخی شاخه‌ها برملا شد، این جدایی شدت یافت. (138) همان زمان حسین بنکدار که در زندان بود، گزارشی از این ماجرا و تحلیل آن را برای لنگرانی نوشت. وی گزارشی از نفوذ عقاید مارکسیستی را در نوشته‌های مجاهدین فهرست کرده و در انتها می‌افزاید: «ما احتیاج داریم هویت و شخصیت راستین اسلامی خویش را که روش‌های ماتریالیستی، از ما روبرو اند دوباره به چنگ آوریم و حرکت را بر این اساس سازماندهی کنیم.» (وی اشاره به اعلام همبستگی مجاهدین و فدائیان در زندان اوین، سالن 2 در روز عید کرده است. (139) برخی از جوانان مسلمان بیرون از زندان هم مانند عبدالعلی فرزند مهندس بازرگان با شنیدن این رخداد، در واقع عزا گرفتند (140) و این نشان می‌داد که ماجرای مزبور در جریان روشنفکری یک بن بست اساسی را ایجاد کرده بود. مطمئناً این بن بست را انقلاب اسلامی به رهبری امام شکست و مارکسیسم را از سکه انداخت.

سرانجام جریان ارتداد

در واقع، گروه کودتاگر، به تدریج نام مجاهدین خلق را (که خود این نام از سال 1350 به بعد مطرح شده بود) (141) در آستانه انقلاب اسلامی عوض کرده و در آذرماه سال 57 سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر را عنوان کرد که تندترین سازمان چپ و خشن‌ترین آنان پس از انقلاب اسلامی در برابر انقلاب بود. برخی از عناصر مجاهدین نیز به گروه راه کارگر پیوستند که به گفته حسین روحانی، علی رضا تشید و، زین العابدین حقانی از آن جمله هستند. تقی شهرام که در سال 57 از سازمان رانده شده بود و به صورت منفرد کار می‌کرد، در سال 1358 توسط خیاطی که در پاساژ محل کار شهرام زندگی می‌کرد دستگیر و به کمیته انقلاب اسلامی تحویل داده شد. وی سپس به جرم کشتن شریف‌آقایی و شماری دیگر از مجاهدین، اعدام گردید. (142) برای نخستین بار در نشریه پیکار ش 2 (60 تیر 59) خبر از دستگیری نه ماه پیش شهرام داده می‌شود و نامه والدین او را به بنی صدر رئیس جمهور وقت به چاپ می‌رساند. پس از آن در شماره‌های 61 (ص 62) 16 (ص 7) و جریان محاکمه در شماره 65 (ص 12) اخباری ارائه شده است. (چندین اطلاعیه هم در دفاع از تقی شهرام از طرف پیکاری‌ها منتشر شد که دو نمونه را در ضمایم آورده‌ایم.)

دادستانی انقلاب در برابر اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق که بوی هوداری از شهرام را می‌داد، اطلاعیه‌ای منتشر کرد و ضمن آن اعلام کرد که جرم اصلی تقی شهرام، صدور دستور قتل چند تن از مبارزان مسلمان پیش از انقلاب است. در این اطلاعیه همچنین به ملاقات‌های تقی شهرام با سران مجاهدین پس از انقلاب یاد شده است. (143) تقی شهرام نامه‌ای هم از زندان نوشته و وضعیت برخورد با خود را شرح داده است (پیکار 66، ص 7) تقی شهرام در دادگاه خود که با قضاوت آقای عبدالمجید معادیخواه برگزار شد، درخواست کرد که دادگاه وی به وسیله سازمان مجاهدین خلق تشکیل شود! (144) وی در دوم مرداد سال 159 اعدام شد. محتوای

کیفرخواست وی حاوی اطلاعات جالبی از نقشش در کودتای درونی سازمان است. (145) تقي شهرام به رغم همه‌مصلحت‌های اخلاقی منفی‌اش، بر این باور بود که سازمان را از حصار نفاق فکری خارج کرده است، در حالی که آنان که هنوز ادعای آن عقاید و افکار را دارند، بر نفاق خویش باقی هستند.

به جز گروه متعلق به مسعود رجوي، گروهی نیز به رهبری لطف‌الله میثمی که در سال 48 به سازمان پیوسته بود - هرچند دوستی‌دیرینه با حنیف نژاد داشت، و شب 28 مرداد 53 با بمب صوتی که در حال ساختنش بود، دستش قطع و چشمش نابینا شد، و باز به زندان افتاده و به حبس ابد محکوم شد. راهشان را ادامه دادند. وی در سال 1356 به دنبال اختلاف نظری که با گروه رجوي در زندان پیدا کرد، تشکیلات نهضت مجاهدین خلق را ایجاد کرد. گفته شده است که گروه مهدویون اصفهان نیز از بقایای مجاهدینی بودند که بر آرمان دینی خود باقی مانده بوده‌اند. همچنین گروهی تحت عنوان «شیعیان راستین» در همدان به تلاش‌های خود ادامه دادند و چهار مأمور ساواک را کشتند. (146)

گفتنی است که زندانیان مذهبی تا پیش از سال 50، یعنی قبل از آمدن مجاهدین به زندان، جدایی از مارکسیست‌ها زنگی می‌کردند. اما با آمدن مجاهدین به زندان و طرح شعار وحدت استراتژیک با مارکسیست‌ها، پیشنهاد جمع‌مشرکي را با نام کمون‌مشی که اشاره به جمعی بود که به نبرد مسلحانه اعتقاد داشتند، ارائه دادند. تنها گروهی که در این جمع شرکت نکرد، زندانیان مؤتلفه و کشتگان منصور بودند. این وضعیت تا سال 54 ادامه داشت تا قصه ارتداد پیش آمد؛ گروهی از زندانیان اعلام کردند که مارکسیست شده‌اند و بدین ترتیب اختلاف بالا گرفت. در اینجا مسلمانان دو دسته شدند. آنان که هنوز التقاطی بوده به مارکسیسم احترام می‌گذاشتند و جریان ارتداد را یک جریان اپورتونیستی دانسته، پس از ماجرای ارتداد نیز پیوند خود را با مارکسیست‌ها حفظ کردند و سایرین که راهشان را از التقاطی‌ها جدا کردند و از کمونیست‌ها کاملاً جدا شدند. (147)

آخرین سخن در این باره

تأثیر منفی مارکسیست شدن اعضای سازمان، در ناامید کردن نیروهای مذهبی امری جدی بوده و آثار منفی فراوانی بر حرکت اسلامی و ایجاد بحران در آن از خود برجای گذاشت. (148) آقای طالقانی در زندان به آقای گرامی گفته بود، «ما این همه زحمت کشیدیم و این جوان‌ها را تربیت کردیم، حالا تغییر مواضع داده‌اند، این قضیه ما را ناامید و مأیوس کرد». (149) آقای طالقانی جزو کسانی بود که بر ضد مارکسیست‌ها در زندان فتوا داد. (150)

یکی از تبعات مطالعات مارکسیستی و توجه مجاهدین به آثار آنان، ایجاد گرایش مثبت به نفع مارکسیسم در میان جوانان متدین بود؛ چیزی که حتی در حوزه علمیه قم نیز انعکاس داشته و حتی زمانی به دروغ شایع شده بود که 65 نفر از طلاب مدرسه حجتیه کمونیست شده‌اند! (151) در جریان قیام فیضیه در سال 152 (54) برخی از مطبوعات آن روز ادعا کردند که اینها کمونیست بوده‌اند! دلیلشان هم برای این امر آن بود که اینان پرچم سرخی را بر بام مدرسه برافراشتند. (153) در واقع رژیم به هر بهانه‌ای می‌کوشید تا برچسب مارکسیسم را بر گروه‌های مبارز بچسباند و در این راه تا این حد به جلو رفته بود که طلاب علوم دینی را نیز متهم به کمونیست بودن می‌کرد! بستر این اتهام، همان جریان ارتداد در مجاهدین خلق بود.

واقعه ارتداد در سازمان، در عین حال، نوعی اثر معکوس اما مثبت، بر جریان مذهبی‌گذاشت که به نظر می‌رسد کمتر به آن توجه شده است. نیروهای مذهبی متدین، با تجربه‌ای که از این حرکت ابتر به دست آوردند، این بار روی جوانان متدین سرمایه‌گذاری بیشتری کرده و با تشکیل سازمان‌های انقلابی - اسلامی جدیدی مانند تشکل مذکورون، صف و جز آن، دنباله حرکت انحرافی مجاهدین را قطع کردند. از سوی دیگر، امام هم در یکی از نطق‌های مهم خود در نجف، در 21 آبان 56 تأکید کردند: تذکر می‌دهم که اشخاص ارزنده و متعهدی که ابتکار عمل در دست آنهاست... از تجربیات سابق پند بگیرند و در پناه اسلام و چهارچوب موازین اسلامی به فعالیت بپردازند و از همکاری با کسانی که صد در صد در این چهارچوب فعالیت ندارند، احتراز نمایند. (154) تقابل بعدی مجاهدین انقلاب اسلامی با مجاهدین خلق که بلافاصله در سال 58 پدید آمد، امتداد همین تأثیر و تجربه بود.

نکته مهم دیگر آن است که در واقع، پس از سال 55 که بیشتر نیروهای باقی مانده شاخه‌مرتد شده سازمان مجاهدین کشته و دستگیر شدند، تا شروع انقلاب اسلامی در سال 56 و تا نزدیکی قیام بهمن 57، دیگر کمترین تحرکی از گروه‌های چپ و منافق در ایران دیده نشد. (155) زان پس بقایای اندک این گروه‌ها اعتقاد خود را به مبارزه چریکی از دست دادند. حتی شاخه مارکسیست لنینیست سازمان مجاهدین خلق هم به رهبری شهرام تمام میراث چریکی گذشته را کنار گذاشت و به کار سیاسی روی آورد. (156) در عوض، گروه‌های جدید اسلامی که با روحانیت ارتباط نزدیکی داشتند و پیرو خالص امام بودند، درست در همین زمان در صحنه مبارزاتی فعال شدند.

روحانیت با پشت سر گذاشتن آن تجربه تلخ، نسبت به مجاهدین مارکسیست شده سخت بدبین شده و با تجربه‌ای که در زندان در بر خورد با بقایای مجاهدین به دست آورده بود، در روزهای پس از پیروزی انقلاب، به هیچ صورتی به آنان روی خوش نشان نداد. ساواک در تاریخ 30/8/56 از جلسه‌ای در مشهد یاد می‌کند که آقای مهدوی‌کنی پس از آزادی از زندان به این شهر رفته و

در محفلی با حضور روحانیون انقلابی مشهد شهید هاشمی‌نژاد، طبسی در منزل آقای خامنه‌ای، در باره «علل گرایش و انحرافات جوانان مسلمان به مکتب مارکسیستی» گفتگو می‌کردند و بر این عقیده بودند که «بایستی مذهب را در بین جوانان رواج داد تا از مارکسیسم دوری نمایند.»

با وجود این تجربه و نگاه منفي روحانیون انقلابی به مجاهدین، اصرار گروه رجوی، در روزهای پس از آزادی، برای مشارکت در رهبری انقلاب، بی‌مورد به نظر می‌آمد. طبعاً رهبران روحانی انقلاب، دوبار از يك سوراخ گزیده نشدند. تجربه ارتقای ایدئولوژی يك که بعدها در سال 64 در مجاهدین رخ داد، یعنی در ست ده سال پس از تغییر مواضع سازمان - ازدواج رجوی با مریم‌عزندانلو به فاصله دو تا سه روز پس از طلاق وی توسط ابریشمچی - نشان داد که این ایدئولوژی در اساس خود، يك ایدئولوژی انحرافی و آماده زیرپا گذاشتن صریح‌ترین دستورات فقهی قرآنی است.

109) محمد علی فقیه دزفولی که به مارکسیسم گرویده بود در بازجویی‌های خود گفته است: در جلسات اول، ابراهیم (ناصر) جوهری با من مقداری بحث قرآنی کرد و با توجه به ماتریالیسم دیالکتیکی که من قبلاً خوانده بودم، اشکالاتی از قرآن بیرون کشید. روی هم رفته قرآن يك ایدئولوژی طبقاتی نبود و چون مارکسیسم را علمی می‌دانستیم خواه ناخواه قرآن غیر علمی شد. من یواش یواش فهمیدم که مسؤول من مارکسیست است و من هم مارکسیست شدم و هرچه او گفت بدون این که زیاد به بحث بکشیم، قبول کردم. (نهضت امام خمینی، ج 3، ص 669 از پرونده نامبرده) ری از بچه‌های مذهبی به خاطر ضعف مطالعه از يك سو، تأثیر پذیری از مطالعه آثار مارکسیستی از سوی دیگر، و تسلیم پذیری در تشکیلات به مارکسیسم روی آوردند. آقای منتظری می‌گوید در زندان به فردی از مجاهدین به نام آخوندی گفتم: تو هم از خانواده علم هستی و هم بر حسب آن که از بچه‌های نجف آباد شنیده‌ام، دم از قرآن و نهج البلاغه می‌زدی، حالا چرا يك دفعه مارکسیست شده‌ای؟ گفت: ماصددرصد تابع سازمانیم و چون سازمان تصمیم به تغییر ایدئولوژی گرفت، من هم فورا از آن پیروی کردم. (خاطرات، ج 1، ص 3)

110) بنگرید: طرحی از يك زندگی، پوران شریعت رضوی، ص 200، ص 214. نویسنده در آنجا از احساس دکتر نسبت به حسن آلاپوش سخن می‌گوید و متن نامه دکتر را به خانواده متحدین و آلاپوش می‌آورد. (و نیز بنگرید: با مخاطب‌های آشنا، ص 233) این همان بستری است که سبب میا دکتر «قصه حسن و محبوبه، شما دو تن شهید شاهد» را بگوید.

111) شریعتی در قصه حسن و محبوبه (چاپ سال 1380، ص 20) می‌گوید: اکنون معلم برای همه حرف‌هایش شاهد دارد:

مرد، علی وار

شاهدت؟

حسن (آلاپوش)

زن، زینب وار

شاهدت؟

محبوبه (متحدین)

عروسی انقلابی فاطمه علی وار

شاهدت؟

عروسی حسن و محبوبه!

... اسلام و انسان اکنون برای اثبات حقانیت و عظمت خویش دو شاهد به دست آورده‌اند و خد اکنون دو گل سرخ از این کویر زندگی زمین‌چیده و دارد می‌بوید و می‌نوازد.

112) شصت سال خدمت و مقاومت، ج 2، صص 187 - 186

(113) بذرهایی گلگون، صص 172 - 165 - 50 - 49. مانند همین مطلب در شرح حالی که برای محبوبه در کتاب «نگاهی به رژیم و جنبش ایران و زندگی نامه خواجه مجاهد محبوبه متحدین» پیش از انقلاب انتشار یافته آمده است. در آن زندگی نامه سوابق مذهبی متحدین، آشنایی وی با حسن آلائی و واسطه شریعتی و علاقه آنان به قرآن مورد بحث قرار گرفته و گفته شده است که پس از کودتا در سازمان، آنان در شمار مجاهدین راستین درآمدند و به مبارزه علیه رژیم ادامه دادند. در واقع نویسنده این جزوه، به دلیل شرایط خفقان سال 55 از سرنوشت واقعی محبوبه متحدین، باطالع مانده و بیشتر به اطلاعات پیش از جریان کودتا دسترسی داشته است.

(114) از پرونده بهجت مهرآبادی، صص 38 به نقل از: روشنفکری وابسته در ایران و قضاوت تاریخ، صص 106 کتاب چاپ نشده (موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی).

(115) وی در زمستان سال 54 سرقراری در خیابان بهار در موقع دستگیری سیانور خورد و مرد.

(116) بنگرید: حقایق چند پیرامون سازمان مجاهدین خلق، صص 19 - 20

(117) بنگرید: ریشه یابی مختصری از تاریخچه گروهها، صص 103 - 102

(118) بنگرید: تحلیل بیانه آموزشی، صص 265 - 264

(119) بنگرید: سازمان مجاهدین خلق از دیدگاه امام خمینی و بنی صدر، صص 4

(120) این زمان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا عمدتاً به لحاظ فکری زیر نظر دکتر ابراهیم یزدی بود. پیش از وی قطب زاده در آن فعال بود و آیت الله مهدی حائری یزدی می نویسد که وی بنیانگذار این انجمن بوده است. بنگرید: خاطرات دکتر مهدی حائری، صص 4

(121) این گروه، یکی از گروههای نسبتاً متشکل حوزه علمیه قم در سال 1356 است که به طور عمده توسط حاج سید احمد خمینی، سید محمدخاتمی و تنی چند از روحانیون دیگر هدایت می شد.

(122) کیهان، ش 25 11046 تیرماه 59، صص 13

(123) آخرین تلاشها در آخرین روزها، صص 495

(124) برای مقاومت نیروهای مؤتلفه در برابر منافقین و گروهها و افرادی که به آنها پیوستند بنگرید به: مسی به رنگ شفق، صص 189 - 180

(125) یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید مهدی عراقی، صص 305 - 304

(126) همان، صص 240

(127) همان، صص 243

(128) همان، صص 245

(129) بنگرید: حقایق چند پیرامون سازمان مجاهدین خلق، صص 20

(130) همان، صص 27

(131) بنگرید: هفت هزار روز تاریخ ایران، ج 2، صص 660 تاریخ اعلامیه در اینجا سیام اسفند 54 آمده است.

(132) یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید مهدی عراقی، صص 246

(133) بنگرید: خاطرات مرحوم حجة الاسلام موحدی ساوجی، صص 157 - 156

- (134) یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید مهدی عراقی، ص 246
- (135) خاطرات علی جنّتی، ص 121
- (136) خاطرات علی جنّتی، ص 136 - 137
- (137) مسی به رنگ شفق، ص 147
- (138) صبح امروز: 16/4/1378، ص 6
- (139) بنگرید: تاریخ معاصر ایران، ش 23 (پاییز 1381)، ص 46 - 47
- (140) خاطرات پیشگامان، ص 142
- (141) بنگرید: اسناد نهضت آزادی، ج 9، - تهران، نهضت آزادی، 1362 - دفتر اول، ص 1
- (142) خاطرات احمد احمد، ص 340 پاورقی
- (143) کیهان ش 19 11041 تیر 59
- (144) کیهان، 24 تیر 59، ص 2
- (145) کیهان، ش 25 11046 تیرماه 59
- (146) بنگرید به: تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله، ج 1، ص 427
- (147) بنگرید: تاریخچه گروه‌های تشکیل دهنده، ج 1، ص 218
- (148) آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، صص 50 - 51
- (149) خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، ص 367
- (150) یاران امام به روایت اسناد ساواک، شهید مهدی عراقی، ص ص 246
- (151) استاد شهید به روایت اسناد، ص 280. حتی طلبه‌ای به تدریس بر خي از متون در سي که به قول وي کتاب هاي پو سیده قدیمی است اعتراض کرده و گفته بود: چرا کتاب‌های مارکس را طلاب مطالعه نمی‌کنند؟ همانجا. در سال 52 ساواک به دنبال تظاهراتی که در قم صورت گرفت، گفت که طلبه‌ها مارکسیست شده‌اند. آیت الله شریعتمداری هم در این باره اطلاعیه داده بود؛ همچنان که شهید هاشمی‌نژاد هم در سخنرانی‌های خود به رد ادعاهای ساواک پرداخت. این مسأله به خصوص در پرونده شهید هاشمی نژاد منعکس شده است. بنگرید: یاران امام به روایت اسناد شهید حجت الاسلام هاشمی نژاد.
- (152) به طور اختصار در باره این ماجرا که سه روز به طول انجامید بنگرید: هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، ج 2، ص 632 - 634
- (153) همان زمان مرحوم شریعتمداری ضمن اطلاعیه‌ای که صادر کرد اظهار داشت «روحانیت شیعه و حوزه علمیه قم با مرام کمونیستی و مادیگری به هیچ وجه و قسمی امکان سازش ندارد و طلاب بازداشت شده از مدرسه فیضیه و دارالشفاء هیچکدام دارای این گرایش نیستند.» اطلاعیه سوم دی‌الثانیه 1395
- (154) صحیفه امام، ج 3، ص 262
- (155) نگاهی به رویدادهای سال 54 و 55 نشان می‌دهد که تقریباً در بیشتر ماهها، افراد وابسته به مجاهدین یا چریک‌های فدایی، دسته

دسته در خیابانها و طی درگیری کشته می شدند. این بار ساواک ترجیح می داد تا آنها را در همان خیابانها بکشد زیرا دستگیری و کشتن آنان به گامسائل خاص خود را در پی داشت. این اخبار با اقتباس از روزنامه ها در کتاب «هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی» آمده است. برای نمونه بنگرید: 656 657659 664 666 670 671 (تنها در این صفحه که مربوط به روزها 5 و 8 و 10 تیر 55 است سه مورد نقل شده است: 5 تن يك زن مسلح در تهران کشته شد. 8 تیر: حمید اشرف و نه نفر دیگر از گروه وي در درگیری مسلحانه در منطقه مهرآباد جنوبي به قتل رسیدند و بدین ترتیب سازمان چریکهاي فدائي خلق تقریباً از هم پاشید. 10 تیر: چهار نفر از مخالفین رژیم در چهار نقطه تهران در اثر درگیری مسلحانه با مأمورین به قتل رسیدند. ابوالحسن شایگان، نادره احمد هاشمی، افسر السادات حسینی، حمید آرین.) 677 679 680 682 685 690 699 701 707 709 710 713 715 721

در همین زمینه، یکی از نیروهای ساواک بعد از انقلاب در مصاحبه ای که در خارج از کشور کرد گفت: در اینجا من يك مسأله كلي را مطرح کنم. شاید برای شما هم حرف غیر قابل قبول باشد، ولی در سالهای آخر تا پیش از حکومت شریف امامی، از هاری و بخدیار، از کل سازمان مجاهدینق شاید بیش از 20 نفر هم باقی نمانده بود. مقصودم داخل کشور است. اینهایی که امروز به نام مجاهدین خلق معروف شده اند، کسانی هستند که بعد از فضاي باز سياسي و آزاد شدن زندانیان سياسي و بخصوص پس از آزاد شدن تظاهرات خیابانی وارد معرکه شدند. مجاهدي دیگر وجود نداشت. ریکهای فدایی خلق، پس از متلاشی شدن سازمان مرکزیشان به جز شش هفت نفر نبودند، آن هم نه از سران اصلی بلکه از رده های دو و سه. بنگرید: قصه ساواک، پاریس، انتشارات پرنگ، 1366 ش، ص 421156) میان کمونیست ها، سازمان انقلابیون کمونیست در سال 1354 کتاب مفصلي (در 270 صفحه با حروف ریز) تحت عنوان «انقلابی بر مشی چریکی» در خطاب به «پویندگان انقلاب ایران» اعم از فدایی و مجاهده و غیره منتشر کرد و در عین آن که خواستار نوعی وحدت میان کمونیستها بود از مشی چریکی و بی فایده گی آن انتقاد کرد. به قطع این کتاب روی بسیاری از گروه ها از جمله فدائیان و مجاهدین کمونیست شده تأثیر قاطع داشته است.